**درس فقه، جلسه 30: 16/9/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم سید در بحث حداد فرموده بودند که از بعضی از روایات استفاده می‌شود که زن معتده عدة وفات در ایام عده نمی‌تواند خارج بشود، مگر برای یک امر مستحبی، بعد ایشان می‌فرماید که هر چند در روایات فقط حج ذکر شده و این حج از باب مثال هست، و آن هم برای کل مستحبٍّ هست. البته مرحوم سید ظاهراً در این بحث به کتب حدیثی مراجعه نکرده، به همین کتب فقهی مراجعه کرده، یا به کتب حدیثی هم مراجعه کرده باشد، استقصاء تام نکرده، چون اصلاً یک روایتی داریم که این روایت کالتصریح هست که اختصاص به حج ندارد و تعمیم دارد، آن روایت صحیحة حلبی هست. این بحث‌هایی که مربوط به جواز خروج هست، علاوه بر این‌که بحث عده مطرح هست، در کتاب الحج هم یک باب مستقلی در این مورد هست که این باب را به نظرم رسید که یک سری روایات این باب را هم ما بخوانیم، در مورد این روایت‌ها هم بعضی از روایت‌ها، یک سری بحث‌های سندی دارد، بحث‌های قابل توجهی است، در موردش صحبت کنیم. کتاب ابواب وجوب الحج و العمرة، از جامع احادیث، جلد ۱۲، باب پنجم. باب حکم حج المطلّق فی العدة و المتوفی عنها زوجها. روایت، ۲-۳ تا روایتش را می‌خوانم، یکی روایت نهم باب که رقم مسلسلش ۱۶۷۸۶ است، صفحة ۳۳۵.

«موسی بن القاسم عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي هِلَالٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: فِي الَّتِي يَمُوتُ عَنْهَا زَوْجُهَا تَخْرُجُ إِلَى الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ وَ لَا تَخْرُجُ الَّتِي تُطَلَّقُ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ- وَ لا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ طُلِّقَتْ فِي سَفَرٍ.»

این روایت عبد الرحمن در سندش، عبد الرحمن بن ابی نجران هست و در وثاقتش بحثی نیست. ابی هلال در سند مورد بحث هست که از طریق روایت صفوان می‌شود آن را توثیق کرد.

روایت‌های مربوط به جواز خروج زن متوفی عنها زوجها، بعضی‌هایش در کتاب العدة است، بعضی‌هایش در کتاب الحج است، باب پنجم از ابواب وجوب حج عمرة جامع احادیث، باب حکم حج المطلقة فی العدة و المتوفی عنها زوجها آنجا یک سری روایات یک بحث را آورده که من حالا بعضی از این روایاتش را نقل می‌کنم و یک سری بحث‌های سندی دارد که در موردش اشاره می‌کنم. روایت نهم باب که ۱۶۷۸۶ رقم مسلسلش هست، صفحة ۳۳۵ از جلد دوازدهم جامع احادیث شیعه.

موسی بن القاسم عن عبد الرحمن عن صفوان عن ابی هلال عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی التی یموت عنها زوجها تخرج الی الحج و العمرة و لا تخرج التی تطلق لان الله تعالی یقول و لا یخرجن الا ان تکون طلّقت فی سفرٍ.

که در این روایت می‌گوید که متوفی عنها زوجها، حج عمره می‌رود ولی مطلقه نمی‌رود، چون در مورد مطلقه خداوند تبارک و تعالی دستور به عدم خروج از منزل داده، این دستور باعث می‌شود که مطلقه مجاز نباشد که برای حج خارج بشود، که البته از روایات دیگر استفاده می‌شود که مراد از این حج و عمره‌ای که اینجا خارج نمی‌شود حج عمرة مستحب هست. و الا حج عمرة واجب را می‌تواند خارج بشود و وظیفه دارد که خارج بشود.

در خود بحث بدون اجازة شوهر هم حالا این‌که مطلقه است، در مورد حج اجازة شوهر شرط نیست، لا طاعة لمخلوقٍ فی معصیة الخالق هست، این خب مربوط به حج عمرة مستحب است.

در این روایت سندش عبد الرحمن، عبد الرحمن بن ابی نجران هست که در وثاقتش بحثی نیست. ابی هلال در سلسلة سند واقع هست که ابی هلال شخصش خیلی روشن نیست، ولی روایت صفوان برای اثبات وثاقتش کافی سند تا صفوان صحیح است، بنابراین می‌شود به وسیلة روایت صفوان ابی هلال را توثیق کرد. فکر می‌کنم این ابی هلال همان ابی هلالی است که در رجال نجاشی ترجمه شده. و برایش کتاب ثابت کرده. له کتاب رواه ابو المفضل محمد بن عبد الله، از حُمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعة عن محمد بن ابی عمیر عن ابی هلال. ممکن است کسی از روایت ابن ابی عمیر از ابی هلال هم بخواهد توثیق کند، ولی سلسلة سند در طریق نجاشی ابو المفضل شیبانی واقع است. ابو المفضل شیبانی تضعیف شده و یک مقداری اثبات وقاتش نیاز به بحث دارد و آن طریق بحث انگیز است. این‌که نیازی به آن نداریم. همین روایت صفوان برای اثبات وثاقت ابی هلال کافی است.

روایت بعدی، روایت: «مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الثَّقَفِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا قَالَ تَحُجُّ وَ إِنْ كَانَتْ فِي عِدَّتِهَا.»

ابو الفضل الثقفی، عباس بن حامر ۱۱:۰۴ هست که ثقه است.

در این سند یک داود بن الحصین هست. نجاشی داود بن الحصین را توثیق کرده، شیخ در باب اصحاب الکاظم آن را به عنوان واقفی معرفی کرده. این را عرض کردیم، مواردی که شخص به عنوان واقفی در اصحاب الکاظم ذکر می‌شود این‌که آیا مشکل هست ما به وسیلة قول شیخ واقفی بودنش را بگوییم واقفی هست، نه. اینها کسانی هستند که ممکن است یک زمان محدودی، کوچکی، دچار انحراف وقف شده باشند، ولی بعد رجوع کردند. با توجه به توثیق صریح نجاشی به نظر می‌رسد که اینها را اگر نمی‌شود اینها را واقفی دانست. اگر هم واقفی باشد، امثال عباس بن عامر و اینها، اینها قبل از وقف از داود بن الحصین اخذ حدیث کردند، بنابراین روایت صحیحه تلقی می‌شود. این هم این روایت. روایت بعدی که در تهذیب، بعد از این روایت نقل شده، به این شکل نقل شده.

انه عن عبد الله بن بکیر عن زرارة قال سالتُ ابا عبد الله علیه السلام عن المتوفی عنها زوجها تحج قال نعم.

این روایت یک بحثی مرحوم صاحب منتقی مطرح کردند و ایشان می‌فرمایند که در روایت‌های موسی بن قاسم که در تهذیب نقل شده سقط‌های زیادی رخ داده. منشأ سقط این هست که سندهایی در کتاب موسی بن قاسم بوده، آن سندها معلّق به قبل بوده، یا به تعبیر صاحب منتقی، مبنی به سند قبل بوده و مرحوم شیخ توجه به این مبنی بودنش نکرده و سقط رخ داده. من حالا یک توضیحی عرض بکنم، ببینید گاهی اوقات مثلاً در کافی یک روایت نقل شده محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب. روایت بعدی‌اش می‌گوید عنه عن ابن محبوب. روایت بعدی‌اش می‌گوید احمد بن محمد عن ابن محبوب. این احمد بن محمد که در روایت دوم هست مراد همان احمد بن محمد هست که در سند اوّل است. محمد بن یحیی در سند دوم به اعتماد سند قبلی حذف شده. شیخ طوسی گاهی اوقات سند دوم را در تهذیب نقل کرده، توجه به این‌که این روایت نفر اوّلش به اعتبار سند قبل حذف شده نکرده، بنابراین محمد بن یحیی را در هنگام نقل سند دوم به سند اضافه نکرده، به این شکل نقل کرده. محمد بن یعقوب عن احمد بن محمد عن ابن محبوب. یک محمد بن یحیی از این سند حذف شده. ایشان می‌فرماید که در مورد اسناد موسی بن قاسم این مطلب خیلی اتفاق افتاده که به علت عدم توجه به تعلیق سند، سند را مرحوم شیخ که نقل کرده به صورت ساقط الاول نقل کرده، در سند شیخ بین موسی بن قاسم و شخص بعدی‌اش یک سقطی رخ داده. در مورد این روایت مورد بحث ما هم همچین احتمالی اینجا مطرح است. این روایت موسی بن قاسم طبقه‌اش طبقه‌ای نیست که از عبد الله بن بکیر روایت کند. طبقة متأخری هست. به نظر می‌رسد که از عبد الله بن بکیر مستقیم نقل می‌کند. دو جا موسی بن قاسم از عبد الله بن بکیر روایت در تهذیب دارد که هر دو جایش هم به نحو مضمر هست. یکی اینجا هست، عنه عن عبد الله بن بکیر، روایت قبلی‌اش این هست. این تهذیب، جلد ۵، صفحة ۴۰۲، رقم ۱۴۰۱ دو تا روایت مورد بحث ما هست. روایت ۱۴۰۰ روایت «مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الثَّقَفِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» هست.

۱۴۰۱ «وَ عَنْهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ»

به نظر می‌رسد می‌توانیم بگوییم اینجا بین موسی بن قاسم و عبد الله بن بکیر، ابی الفضل الثقفی اینجا سقط رخ داده. عباس بن عامر جزء مشایخ موسی بن قاسم، از عبد الله بن بکیر خیلی روایت می‌کند، روایت‌های چندی از عبد الله بن بکیر دارد و مرجع ضمیر این عنه، بین موسی بن قاسم و ابی الفضل ثقفی بگوییم، عباس بن عامر واسطه است.

یک مورد دیگری، حالا اینها را داشته باشید من در موردش، یک احتمال دیگری اینجا وجود دارد، آن این است که و عنه عن عبد الله بن بکیر عین عبارتی باشد که در کتاب موسی بن قاسم وارد شده بوده. کتاب موسی بن قاسم ضمیر به شکل مضمر ذکر شده، شیخ همان عبارت را به نحو مضمر آورده. روایت قبلی‌اش این بوده ابوالفضل الثقفی عن داود بن الحصین عن ابی عبد الله علیه السلام، بعدش و عنه عن عبد الله بن بکیر عن زرارة، که مرجع ضمیر عنه به ابو الفضل ثقفی برگردد که به این شکل باشد.

البته احتمال این‌که به خود موسی بن قاسم برگردد به نظر احتمال قوی‌تری هست و این‌که سقط رخ داده باشد، آن احتمال قوی‌تر به نظر می‌رسد.

یک جای دیگری روایت موسی بن قاسم از عبد الله بن بکیر هست که آن تایید می‌کند همین بحث سقطی را که عرض کردم. تهذیب، جلد ۵، صفحة ۴۷. رقم ۱۴۱. روایت این هست.

رقم ۱۴۰ این هست: «مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يُرِيدُ الْحَجَّ أَ يَأْخُذُ مِنْ شَعْرِهِ فِي شَوَّالٍ كُلِّهِ مَا لَمْ يَرَ الْهِلَالَ قَالَ نَعَمْ.»

روایت بعدی، ۱۴۱ «عَنْهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

این هم دقیقاً شبیه همین روایت قبلی هست که بعد از روایت موسی بن قاسم از عباس بن عامر واقع هست که موسی بن قاسم یا، همان دو احتمال در اینجا هم می‌آید. احتمال این‌که عنه مرجعش موسی بن قاسم باشد، واسطه بین موسی بن قاسم و عبد الله بن بکیر که عباس بن عامر هست، در سند قبلی است افتاده باشد، احتمال دیگر این‌که این عنه به عباس بن عامر برمی‌گردد و این روایت به همین شکل در کتاب موسی بن قاسم وارد شده باشد. عین عبارتی که در کتاب موسی بن قاسم بوده، ایشان آن را نقل کرده باشد.

احتمال قوی‌تر در مورد این روایت همین هست که مرجع ضمیر خود موسی بن قاسم باشد و سقط رخ داده باشد. شاهد بر این احتمال یکی این‌که در استبصار این روایتی که نقل کرده تصریح به موسی بن قاسم کرده. موسی بن قاسم، استبصار، جلد ۲، صفحة ۱۶۰، رقم ۵۲۴، روایتی که به نقل از موسی بن قاسم عن عبد الله بن بکیر روایت را نقل کرده و تصریح به موسی بن قاسم کرده، این یک نکته.

نکتة دیگر این‌که سه تا روایت آنجا پشت سر هم در تهذیب نقل شده، عنه ضمیر دارد. ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳. عنه عن عبد الله بن بکیر عن محمد بن مسلم. روایت بعدی‌اش عنه عن اسماعیل بن جابر. روایت بعدی‌اش عنه عن محمد بن حسین عن صفوان عن اسحاق بن عمار.

این در مورد روایت مورد ۱۴۱ ممکن است ما عنه را بگوییم به عباس بن عامر می‌خورد، که راوی از عبد الله بن بکیر هم هست. ولی در مورد ۱۴۲، ۱۴۳ آنجا این مطلب را نمی‌توانیم بگوییم.

روایت عباس بن عامر از اسماعیل بن جابر من در جایی ندیدم، بین موسی بن قاسم و اسماعیل بن جابر تنها در همین یک روایت در کنار هم قرار دادند، در این سند قرار دادند. باز طبقة عباس بن عامر می‌خورد از اسماعیل بن جابر نقل کند. این را باز هم ممکن است ما عنه‌اش را به عباس بن عامر برگردانیم. ولی چیزی که اصلاً نمی‌تواند به عباس بن عامر برگردد روایت بعدی است، روایت ۱۴۳.

«عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام مُرْنِي كَمْ أُوَفِّرُ شَعْرِي إِذَا أَرَدْتُ الْعُمْرَةَ فَقَالَ ثَلَاثِينَ يَوْماً.»

عنه‌اش به هیچ وجه نمی‌تواند به عباس بن عامر برگردد. عباس بن عامر در طبقه‌اش، این محمد بن حسین که در این سند هست، محمد بن حسین بن ابی الخطاب هست که از صفوان نقل می‌کند و طبقه‌اش، طبقه‌ای نیست که عباس بن عامر از او نقل کند.

اینجا البته یک مرجع ضمیر در سندش ۱۴۳، موسی بن قاسم است ولی خود این سند ۱۴۳ یک بحث مفصلی دارد که من در رساله‌ای که در مورد موسی بن قاسم نوشتم که ان‌شاءالله خدا توفیق بدهد یک روزی بتوانم تکمیلش کنم، در موردش مفصل بحث کردم که اجمالش این هست که موسی بن قاسم در روایت‌هایش، روایاتی از بعضی از افرادی که در طبقة معاصر موسی بن قاسم یا احیاناً متأخر از موسی بن قاسم واقع هستند، دیده شده. اینها یک مجموعه‌ای شاید ۳۰-۴۰ تا روایت هست، این ۳۰-۴۰ تا روایت را ما بحث کردیم. به نظر ما رسیده که اینجا روایاتی از کتاب راوی، راوی موسی بن قاسم که اسم آن هم موسی هست وارد این کتاب موسی بن قاسم شده. موسی بن حسن بن عامر که آن مرجع ضمیر این عنه این هست، که موسی بن حسن بن عامر با یک واسطه از موسی بن قاسم نقل می‌کند و کتاب الحج دارد، به نظر قسمتی از این روایات مربوط به روایات موسی بن حسن بن عامر هست. این روایت ۱۴۳ هم از همان روایات هست که مربوط به روایات موسی بن حسن بن عامر هست. که اینجا به او برمی‌گردد. حالا اینجا این‌که در سند ۱۴۰ عباس بن عامر واقع است، آیا این تأثیر دارد، در این بحث تاثیر داشتن یا نداشتن این را ما خیلی نمی‌دانم آن عامر داشتن در این بحث اثر دارد یا نه، خیلی نمی‌دانم.

علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که مرجع ضمیر عنه در سند ۱۴۱ تا ۱۴۳ موسی بن قاسم هست و اشکالات سندی‌اش را با ارجاع ضمیر به غیر موسی بن قاسم نباید حل کرد. آن مرجع ضمیر موسی بن قاسم است ولی اشکالات سندی با راه‌حل‌های دیگر باید حل بشود. این روایات این قسمت.

حالا روایت‌های زیادی در این باب هست که ازش استفاده می‌شود که متوفی عنها زوجها حق دارد حج به جا بیاورد، حق دارد از منزل خارج بشود، تنتقل الی منزل الی منزلٍ که آنها را حالا نیازی نیست در موردشان. حالا من می‌خوانم ولی بحث سندی خاصی آنچنان ندارد. روایت موثقة: «عبد الله ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الَّتِي تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا أَ تَحُجُّ قَالَ نَعَمْ وَ تَخْرُجُ وَ تَنْتَقِلُ مِنْ مَنْزِلٍ إِلَى مَنْزِلٍ.»

که اطلاق این قضیه که اقتضاء می‌کند که هر نحو می‌خواهد می‌تواند خارج بشود، ولو بیتوتة خارج بیت هم برایش جائز است، و به خاطر ضرورت، ضرورت هر چی هست خروجش مانعی ندارد.

روایت بعدی روایت عبید بن زراره عن ابی عبد الله علیه السلام هست، آن هم موثقه است، حمید بن زیاد عن ابن سماعة عن عبد الله بن جبلة عن ابن بکیر که این مجموعه، ابن بکیر البته فطحی ثقه است، بقیه واقفی ثقه هستند. «عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا قَالَ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا وَ تَحُجُّ وَ تَنْتَقِلُ مِنْ مَنْزِلٍ إِلَى مَنْزِلٍ.» این هم این روایت.

روایت دیگری هست که عمده این روایت بود که به خاطر آن این روایت را خواندم، روایت حلبی

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْمَرْأَةِ يَمُوتُ عَنْهَا زَوْجُهَا أَ يَصْلُحُ لَهَا أَنْ تَحُجَّ أَوْ تَعُودَ مَرِيضاً قَالَ نَعَمْ تَخْرُجُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عز و جل»

این «تَخْرُجُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عز و جل» یا به عنوان یک قانون کلی هست که اینجا می‌خواهد بیان کند که هر چیزی که فی سبیل الله صدق کند و مستحب باشد جائز هست. اگر این باشد که تصریح به این است که به کل ما یصدق علیه فی سبیل الله، مستحبات همین سبیل الله در آن صدق می‌کند. این ممکن است این باشد. ممکن است تخرج فی سبیل الله تعلیل باشد.

«نَعَمْ تَخْرُجُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عز و جل» که جائز هست، تعلیل برای جواز حج و عیادت مریض باشد. چرا جائز هست حج به جا بیاورد؟ چرا جائز هست عیادت مریض بکند؟ به خاطر این‌که «تَخْرُجُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عز و جل»، به تعلیل باشد. هر کدام از اینها، چه تعلیل باشد چه خودش یک کبرای کلی باشد که بخواهد بیان کند، از آن استفاده می‌شود که می‌تواند به خاطر هر مستحبی خارج بشود.

این «تَخْرُجُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عز و جل» موید این هست که اصل حکم خروجی که اینجا هست، حرمت خروج وجوبی نیست، استحبابی است. چون این‌که به خاطر یک امر مستحب، یک واجب کنار گذاشته بشود، این امکان دارد، نه این‌که امکان نداشته باشد، ولی غالباً اینچنین نیست. توضیح ذلک یک مطلبی را عرض بکنم. ببینید، دو تا امری که با همدیگر تقابل پیدا می‌کنند، گاهی اوقات اینها هر دوشان ملاک دارند. وقتی هر دو ملاک داشته باشند از باب تزاحم است. از باب تزاحم که شد اقوی ملاکاً مقدم می‌شود بر اضعف ملاکاً. اینجا اگر یک واجبی با یک مستحبی تقابل کند، به‌طوری که از باب تزاحم باشد و هر دو ملاک داشته باشند، مستحب نمی‌تواند واجب را کنار بگذارد. این واجب هست که مستحب را کنار می‌گذارد. اما گاهی اوقات نه، اصلاً آن واجب ملاکش در صورتی هست که این مستحب نباشد، اصل ملاک داری‌اش در صورتی هست که مستحب نباشد. اگر مستحب باشد اصلاً ملاک ندارد. ممکن است این در بعضی از واجبات ملاکش متوقف بر عدم وجود مستحب معارضی وجود داشته باشد، ولی کمتر یک همچین چیزی شاید اتفاق بیفتد، این‌که ما این را مؤید این می‌دانیم که اصل این حکم استحبابی هست. آن روایت ابی هلال را توجه بفرمایید. آن روایت ابی هلال هم ممکن است همینجور معنا بشود. روایت ابی هلال اینجوری دارد، روایت ابی هلال می‌گوید: «فِي الَّتِي يَمُوتُ عَنْهَا زَوْجُهَا تَخْرُجُ إِلَى الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ وَ لَا تَخْرُجُ الَّتِي تُطَلَّقُ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ- وَ لا يَخْرُجْنَ»

این ممکن است روایت را اینجور معنا کنیم، بگوییم که چون در مورد مطلقه واجب هست، خداوند لا یخرجن در مورد مطلقه گفته پس واجب هست در خانه بماند. وقتی واجب هست دیگر خروج از حج عمره که مستحب هست این نمی‌تواند جلوی این واجب را بگیرد، کأنّ چون متعارف نیست که وجوب ملاکش به وسیلة یک مستحب اصلاً از بین برود، به خاطر همین استدلال شده به و لا یخرجن. این شاید این شکلی باشد. البته ممکن است شخصی بگوید و لا یخرجن کأنّ استدلال به اطلاقش است. اطلاق لا یخرجن این هست که ولو یک امر مستحب هم در قبالش باشد، لا یخرجن می‌خواهد این بگوید که باید خارج نشوند ولو مستحب در کنارش باشد. ولی با توجه به این‌که ما در احتمالی که ناظر به همین باشد که چون لا یخرجن واجب است در قبال واجب مستحب نمی‌تواند بایستد، این احتمال وجود دارد که روایت مراد این باشد. این است که ما عرض کردیم این هم مؤید، به عنوان مؤید عرض کردم، نه به عنوان دلیل، به خاطر این‌که به هر حال احتمال این‌که ملاک وجوبی به وسیلة یک امر مستحبی، اصل ملاک‌دار بودن یک امر وجوبی از بین برود، این وجود دارد. ولی خب به هر حال خیلی شاید شایع نباشد، روی همین جهت به نظر می‌رسد که این مؤید است. و این‌که این امر به لا تخرج که در بعضی روایت‌های دیگر هست، امر لا تبیت عن بیتها، نهی‌ای که نهی لا تخرج و لا تبیت عن بیتهایی که در روایت‌های دیگر هست نهی استحبابی است.

این بحث فکر می‌کنم، به همین نکته که عرض می‌کنم تأثیرگذار هست در این‌که ظهور ادلة نهی و ادلة امر را از وجوب و حرمت پایین بیاورد. نتیجة بحث این می‌شود که همچنان که مرحوم سید گفتند، خروج زن در عدة وفات از منزل حرام نیست، بلکه مکروه هست و بیتوتة در خارج بیت هم حرام نیست، بلکه مکروه هست.

دیگر بحث تمام، جلسة بعد مسئلة بعدی می‌رویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان